

بسمه تعالی

من کی هستم
من کی نیستم

نویسنده: شهلا نجار منصوری

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۳۹۴

سرشناسه: نجار منصوری، شهلا، ۱۳۵۲-
عنوان و نام پدیدآور: من کی هستم، من کی نیستم
مشخصات نشر: مشهد: ارسطو، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۴۴ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۹۴۰-۲۶-۶
وضعیت فهرست نویسی: فبیای مختصر
یادداشت: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir>
قابل دسترسی است
شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۵۴۰۹۴

نام کتاب: من کی هستم، من کی نیستم
مؤلف: شهلا نجار منصوری (mahdi.aj2020@gmail.com)
ناشر: ارسطو (چاپ و نشر ایران)
صفحه آرایي، تنظيم و طرح جلد: پروانه مهاجر
تیراژ: ۱۰۰۰
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴
چاپ: مهتاب
قیمت: ۲۵۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۹۴۰-۲۶-۶
تلفن های مرکز پخش: ۳۵۰۹۶۱۴۵ - ۳۵۰۹۶۱۴۶ - ۰۵۱ -
www.chaponashr.ir

یلکی بود یلکی نبود

یه جای دور یه جایی اون طرف دریا ها و کوهای بلند یه جنگل
سرسبز و بزرگ بود.

یک روز قشنگ بهاری سوسک کوچولوی غمگین ما کنار گودال
کوچیک آب توی جنگل نشسته بود. همینطور که داشت کتاب
میخواند سرش را از روی کتابش بلند کرد و به فکر فرو رفت. نگاهش
را اینطرف و آنطرف میچرخاند و فکر میکرد. که یکدفعه چشمش به
دوتا پای سبز رنگ افتاد که از پوسته سوسکیش بیرون زده بود. او
خیلی تعجب کرد!

چرا تا حالا آنها را ندیده بود؟ سوسک کوچولوی ما آهسته آهسته
دست برد و پایین پوست سوسکیش را بالا برد "وای خدایا یک شکم
سبز دو تا دست کوچولو آه! دوتا دست دیگه!

دست برد و پایین پوست سوسکیش را بالا آورد و آن را از تنش بیرون آورد و پیرید و خودش را توی آب بر که نگاه کرد.

خدای من او یک جیرجیرک بود نه یک سوسک!

خیلی خوشحال بود. اصلاً باورش نمیشد یکدفعه پیرید توی آب و یک چرخ زده و خودش را شست و پوست سوسکیش را برداشت و به طرف خونشان دوید

او باید این خبر عجیب را به خانوادش میرساند.

خانه آنها چون سوسک بودند! در فاضلاب کارخانه ای بود که نزدیکی جنگل یک مرداب بدبو درست کرده بود.

جیرجیرک کوچولوی ما با خوشحالی در را باز کرد و پیرید توی اتاق و گفت: آهای بمن نگاه کنید من را ببینید تا حالا موجودی به این قشنگی دیده بودید؟! او فکر کرد الان همه از دیدن او خوشحال و متعجب میشوند اما با تعجب دید که مادرش فقط با ترس به او خیره

شده است و پدرش با عصبانیت آمد و پوست را کشید روی سر و صورتش و فریاد زد: کی گفت این را از تنت در بیاری؟

جیر جیرک کوچولو که خیلی تعجب کرده بود و متحیر شده بود گفت: نگاه کنید شما هم مثل من جیر جیر کید نه سوسک. از پایین لباس سوسکی همه شما هم دو تا پای جیر جیرک بیرون زده!

پدرش گفت: ساکت هر چی که هست باشه تو نباید آن را از تنت بیرون می آوردی. فهمیدی؟

جیر جیرک کوچولو با چشمهایی پر از اشک گفت: ولی...

پدر گفت: ساکت یا این لباس را میپوشی یا دیگه با ما زندگی نمیکنی.

جیر جیرک کوچولوی ما دوید توی اتاق پدر بزرگش و سرش را گذاشت روی پاهاش و شروع کرد به گریه کردن.



پدر بزرگ در حالیکه توی پوست سوسکیش جابجا میشد پیش را
از دهانش برداشت و گفت: پسر من تو نباید اینکار را بکنی.

ما همه پدر در پدر این پوستها را پوشیدیم تو هم باید این کار را
بکنی.

”ولی ما جیر جیر کیم پدر بزرگ جیر جیر کهای قشنگ تا حالا
صدای جیر جیر کردن یک جیر جیر ک را شنیدی؟“

پدر بزرگ خنده ای کرد و با مهربانی دستی به سر نوه اش کشید
و گفت: ولی تو نمی توانی و نباید برخلاف رسم پدرانت عمل کنی!

جیر جیر ک سرش را بلند کرد و به پدر بزرگ نگاه کرد. پدر بزرگ
چه جیر جیر ک قشنگی میشد اگه آن لباس سوسکی را نمپوشید.

بلند شد و از خانه بیرون دوید برادر کوچیکش کنار یک کوپه گل
و لجن ایستاده بود.